

امکان و امتناع سیاست خارجی اقتصادمحور میان افغانستان و پاکستان

سید آصف حسینی^۱

چکیده

نگاه امنیت‌محور، کشورهای منطقه جنوب آسیا و هم‌چنین آسیای مرکزی را در راستای همگرایی اقتصادی از هم دور نگهداشته است. افغانستان در سال‌های گذشته تلاش کرد پاکستان را متقاعد سازد تا در راستای استفاده از فرصت‌های مناسب ترانزیتی و تجاری منطقه‌ای از مسیر افغانستان، یک همکاری مشترک ایجاد شود.

همگرایی اقتصادی و تحکیم سیاست خارجی اقتصادمحور میان افغانستان و پاکستان خواست اصلی افغانستان است. این موضوع را با استفاده از روش کتابخانه‌ای و تحلیلی در این نوشته بررسی کرده‌ایم.

تلاش پاکستان برای حمایت از گروه‌های افراطی و احیای دوباره امارت اسلامی طالبان نشان می‌دهد که پاکستان از دیپلماسی اقتصادی با دولت افغانستان امتناع می‌ورزد و هم‌چنان بر سیاست خارجی امنیت‌محورش نسبت به افغانستان اصرار دارد.

دولت پاکستان به دلیل ماهیت نظامی‌گری، منازعات دیرینه‌اش با هند، مشکل سرزمینی‌اش با افغانستان، در یافت کمک‌های مالی از طریق بحران آفرینی در منطقه و ترس از برقراری یک دولت مقتدر در افغانستان، هم‌چنان بر سیاست خارجی امنیت‌محورش با افغانستان مصمم خواهد ماند.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی، اقتصادمحور، امنیت‌محور، افغانستان، پاکستان.

۱. پژوهشگر و نویسنده (Asefhosaini@gmail.com).

مقدمه

دولت‌های پساتالبان در افغانستان همواره تلاش کرده‌اند تا روابط متقابل اقتصادی و ترانزیتی را با کشورهای همسایه افغانستان توسعه بدهند. بدون شک، کشور پاکستان در توسعه برنامه‌های ترانزیتی و اقتصادی افغانستان نقش مهم دارد.

در سال‌های گذشته، دولت افغانستان نهایت تلاش کرد تا یک همکاری منطقه‌ای را برای برقراری روابط اقتصادی متقابل در منطقه ایجاد کند تا هم باعث رونق اقتصادی و توسعه زیرساخت‌های ترانزیتی در منطقه شود و هم همکاری متقابل برای حفظ امنیت کشورهای منطقه فراهم شود. بدیهی است که بدون همکاری پاکستان و افغانستان، هم در حوزه جنوب آسیا و هم آسیای مرکزی، این کریدور اقتصادی با همدیگر وصل نخواهد شد.

در دوره حکومت وحدت ملی به ریاست جمهوری دکتر اشرف غنی، این پالیسی کلان اقتصادی و سیاسی به صورت جدی روی دست گرفته شد و یکی از حلقه‌های مهم سیاست خارجی دکتر اشرف غنی را تشکیل می‌داد. وی در دور اول ریاست جمهوری‌اش، پس از تشریف به مکه معظمه، به عنوان ام‌القرای کشورهای اسلامی، به سراغ دومین متحد پاکستان، جمهوری خلق چین، رفت و پس از آن، بلافاصله، به پاکستان سفر کرد و با مقامات بلندپایه آن کشور دیدارهای مفصل انجام داد و حتی خود شخصاً به دیدار رئیس‌ارتش پاکستان رفت و گفت‌وگوهای خود را بر اساس پالیسی کلان سیاست خارجی‌اش در منطقه و ایجاد روابط جدید و اقتصادمحور با جانب پاکستان مطرح کرد.

پس از آن نیز دولت افغانستان گام‌های اساسی را برداشت و انتظار داشت که دولت پاکستان در ایجاد روابط با افغانستان، دیگر با پالیسی‌های امنیت‌محور گذشته نیندیشد و سیاست خارجی‌اش را با افغانستان در یک مقیاس کلان اقتصادی در منطقه جنوب آسیا و آسیای مرکزی تنظیم کند؛ اما بعداً واقعیت به روشنی نشان داد که دولت پاکستان بنا بر عوامل و شرایطی که برای مقامات سیاسی و امنیتی پاکستان مهم‌اند، از پالیسی‌های سیاسی و امنیت‌محور خود نسبت به افغانستان هرگز کوتاه نیامده است و به این زودی هم، این استراتژی خود را تغییر نخواهد داد.

در این نوشته، نخست از لحاظ نظری نقش روابط اقتصادی را بر حل یا کاهش منازعه، سپس فرصت‌ها و تلاش‌های افغانستان را بر تقویت و ایجاد سیاست خارجی اقتصادمحور با پاکستان



و سرانجام چالش‌ها و عوامل تنظیم سیاست خارجی امنیت‌محور پاکستان با افغانستان را مورد بحث قرار می‌دهیم.

۱. رویکرد نظری

ترانزیت و تجارت دو رکن اساسی اقتصاد بین‌الملل را تشکیل می‌دهند؛ حتی کشورهای توسعه‌نیافته نیز ناگزیرند محصولات کشاورزی و مواد خام خود را به کشورهای دیگر صادر کنند. صادرات و واردات بر اساس نیازمندی‌های متقابل صورت می‌گیرند و این نیاز متقابل در طول تاریخ دارای کارکرد مهم سیاسی نیز بوده است.

در روابط تجاری و اقتصادی کلاسیک، گاهی از موضوع ترانزیت و تجارت به‌عنوان یک اهرم فشار یک‌طرفه سیاسی استفاده می‌شده است و حتی برخی همسایه‌های افغانستان تا کنون گاهی این شیوه را به کار می‌گیرند. کشورهایی که از این شیوه بهره‌ سیاسی می‌برند، در دنیای توسعه‌یافته کنونی نیز از کربدورهای ترانزیتی دریایی و هوایی برای اعمال فشار بر همسایگان‌شان استفاده می‌کنند.

در سال ۲۰۱۹، با افزایش تنش میان پاکستان و هندوستان، پاکستان این وضعیت را بر خطوط هوایی که از فراز افغانستان می‌گذشت، اعمال کرد و مدتی بر اقتصاد افغانستان ضربه زد (<https://khabarnama.net>).

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

در روابط اقتصادی مدرن، اقتصاد بین‌الملل بیش از حد به هم وابسته و تأثیرپذیر شده است و شریان‌های اقتصادی مانند رگ‌های حیاتی در یک بدن قابل تمثیل‌اند. وابستگی اقتصادی، مخصوصاً در عرصه تجارت و ترانزیت، به حدی به هم مرتبط شده است که حتی دولت‌ها نمی‌توانند به‌صورت درازمدت با کشورهای طرف منازعه قطع رابطه کنند؛ چه آن‌که پیامد منفی قطع روابط تجاری و ترانزیتی تأثیر دوجانبه دارد و هر دو کشور متضرر خواهند شد.

همین وضعیت باعث شده است که حتی کشورهای درگیر منازعه نیز در تلاش‌اند تا روابط اقتصادی آنان کم‌ترین آسیب را داشته باشند. نمونه واقعی برای این موضوع، حفظ روابط تجاری میان پاکستان و هندوستان است. این دو کشور علی‌رغم منازعه کلان امنیتی و سرزمینی، همیشه تلاش کرده‌اند تا روابط تجاری خود را با همدیگر حفظ کنند.



حتی برخی از دیدگاه‌ها این است که روابط متقابل تجاری و منافع متقابل اقتصادی باعث شده است که کانون بحران امنیتی میان هندوستان و پاکستان در حالت خاموش و غیر فعال حفظ شود و نگذارد که این کانون به حالت فوران برسد (فاطمی‌نژاد، ۱۳۹۲: ۱۳۰).

با این فرض و نمونه‌ای که بیان شد، اکنون این سؤال پدید می‌آید که چرا اقتصاد در کاهش و یا حل منازعه نقش مؤثر دارد؟ شاید ساده‌ترین پاسخ این باشد که تضاد منافع همیشه انسان‌ها را از همدیگر دور می‌کند و برعکس، منافع مشترک همیشه انسان‌ها را به هم نزدیک می‌سازد و باعث می‌شود که مسائل جانبی همیشه در حاشیه نگه داشته شوند.

اقتصاد و تجارت به طور کلی به دو صورت بر کاهش و یا حل منازعه میان دولت‌ها نقش خود را ایفا می‌کنند.

۱-۱. حضور بخش خصوصی

برداشت غالب این است که در دنیای معاصر، بایسته آن است که دولت‌ها به سیاست و مدیریت پردازند و کم‌تر به صورت مستقیم درگیر فعالیت‌های اقتصادی شوند و بیش‌تر پالیسی و نظارت اقتصاد ملی را ترسیم کنند. البته، تا هنوز دولت‌هایی هستند که به صورت مستقیم بخشی از توان و زمان خود را به فعالیت اقتصادی می‌پردازند. هم‌اکنون، بسیاری از دولت‌ها دارند تصدی‌ها و شرکت‌های دولتی را به بخش خصوصی می‌سپارند. بخش خصوصی بازوی کاری دولت‌ها هستند. دولت‌ها باید کار را به آنان بسپارند تا خود برای نظارت و طرح‌های توسعه‌ای فراغت لازم را پیدا کنند.

شرکت‌های تجاری با مالکیت بخش خصوصی، و به‌خصوص شرکت‌های چندملیتی به‌عنوان سازمان‌های بین‌المللی، اکنون بخش مهمی از بازیگران بین‌المللی‌اند. این شرکت‌های تجاری و تاجران بین‌المللی همیشه از منازعه‌های بین‌المللی در گریزند. منازعه و یا هرآنچه که باعث شود نا جریان اقتصاد و شرکت‌های تجاری مختل شوند، یک امری به‌شدت منفور برای آنان تلقی می‌شود. البته، برخی صادرکنندگان و واردکنندگان کوچک را که از ایجاد برخی اختلالات مقطعی سود می‌برند، باید جدا حساب کرد.

در کشورهایی با حکومت‌داری خوب، بخش خصوصی و دیگر نهادهای اجتماعی نقش مؤثر را در پالیسی‌ها و سیاست‌گذاری کلان ملی دارند و همین امر باعث شده است تا از این دولت‌ها



یک چهره دموکراتیک به تصویر کشیده شود.

این نهادهای اقتصادی در کنار دیگر نهادهای مدنی و اجتماعی، همواره تلاش می‌کنند که دولت‌های‌شان را به سوی گریز از تنش‌های داخلی و بین‌المللی تشویق کنند و منازعات موجود را به صورتی حل کنند که کم‌ترین آسیب را به برنامه‌های عادی و بنیادی‌شان وارد کنند. هسته اصلی این نگاه به حل منازعات میان دولت‌ها و جلوگیری از تنش، به نظریه صلح جهانی ایمانوئل کانت برمی‌گردد و بعدها توسط دیگر نظریه‌پردازان نیز بسط و توسعه یافته است (فاطمی‌نژاد، ۱۳۹۲: ۱۲۹).

۲-۱. افزایش هزینه منازعه برای دولت‌ها

دولت‌های در حال توسعه همیشه از بحران و منازعه در گریز بوده‌اند. دولت‌های توسعه‌یافته که زیرساخت‌های اقتصادی و نظام مالیات در آن‌جا مستحکم شده‌اند، نیز از بروز منازعه و هرآنچه که باعث اختلال در جریان شریان‌های تجارت خارجی‌شان شود، دوری می‌جویند.

علاوه بر آن، بالابردن هزینه‌های عمومی، مانند مالیات و هزینه‌های جنگ، برای مردم کشورهای توسعه‌یافته نیز یک سایه سنگین و هولناک تصور می‌شود. بروز جنگ و منازعه برای دولت‌ها هزینه اضافی تحمیل می‌کند. به موازات این، بروز هر نوع اختلال در تجارت این کشورها، هزینه غیر قابل قبول را به اقتصاد ملی و تاجران کشور تحمیل می‌کند که محاسبه این هزینه‌های اضافی، تصمیم‌گیرندگان و پالیسی‌سازان این کشورها را همیشه در صحنه تصمیم‌گیری متوقف می‌کند و به تأمل جدی وامی‌دارد. به همین دلیل، دولت‌ها چه توسعه یافته و چه جهان سومی، به خاطر نجات از هزینه‌های اضافی و تحمیلی، از فعال‌شدن کانون‌های منازعه در کشور و پیرامون‌شان باید دوری کنند.

در کنار افزایش هزینه در زمان منازعه، افزایش سود ناشی از زمان تجارت میان کشورها نیز یک عامل انگیزشی مؤثر برای همگرایی و رفتار مسالمت‌آمیز میان کشورها می‌باشد. همین انگیزه باعث شده است که کشورهای واقع در حوزه‌های خاص جغرافیایی، برای همگرایی اقتصادی گام‌های بزرگ برداشته و نهادهای فراملی و منطقه‌ای را بر محور فعالیت‌های اقتصادی تشکیل داده‌اند. سارک و شانگهای نمونه‌هایی از این همگرایی‌های اقتصادی منطقه‌ای‌اند.

در این مورد اگر نمونه واقعی را مطرح کنیم، یکی از این نمونه‌ها جمهوری خلق چین در



منطقه است. این کشور تا هنوز از منازعاتی که باعث اختلال و یا هزینه اقتصادی برای این کشور شود، در گریز است.

چین یکی از کشورهایی است که با کشورهای همسایه‌اش بیش‌ترین کانون‌های منازعه را دارد. چین تا هنوز تمام تایوان را بخشی از خاک خود می‌داند. چین با هند در مورد منطقه نوار مرزی واقع در کوه‌های هیمالیا اختلافات سرزمینی دارد که حتی در دهه ۱۹۶۰ باعث جنگ نظامی میان این دو کشور شد. این منطقه مورد مناقشه مهم‌ترین راه ارتباطی بین تبت و سین‌کیانگ محسوب می‌شود. چین با بوتان نیز اختلاف مرزی دارد و دو کشور هنوز نتوانسته‌اند مرز خود را مشخص کنند.

چین بر جزایر متعدد در سواحل شرقی و جنوبی با کشورهای مختلفی از جمله جاپان، تایوان، فیلیپین و ویتنام اختلاف دارد؛ اما در برابر این منازعات، چین همیشه جانب مصالحه را در پیش گرفته است و حتی در برابر تایوان طوری روابط خود را تنظیم کرده است که زمینه برای فعال‌شدن تنش به وجود نیاید (قنبرلو، ۱۳۹۲: ۱۲۸).

چین هرگونه تنش با کشورهای هم‌مرز خود را به‌عنوان مانع در مسیر توسعه اقتصادی و اقتدار روزافزونش تلقی می‌کند. تحولات منطقه‌ای نیز در اتخاذ چنین سیاستی تأثیر مهم داشته است. استراتژی امروز چین «همسایه خوب» است (شفایی، ایمانی و باقری، ۱۳۹۵: ۵۳).

انتظار این است که با همین اشارات لازم، رویکرد نظری بحث در مورد نقش مؤثر اقتصاد در کاهش منازعه میان کشورها روشن شده باشد. اینک با همین مبنا و رویکرد نظری، تلاش‌های افغانستان را در زمان پس از طالبان برای ایجاد سیاست خارجی اقتصادمحور و کاهش منازعه با پاکستان مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۲. زمینه‌ها و تلاش‌های افغانستان برای سیاست خارجی اقتصادمحور با پاکستان

۲-۱. تبیین جایگاه منطقه‌ای افغانستان در مناسبات اقتصادی با پاکستان

سؤال اساسی‌ای که در این‌جا مطرح است این است که آیا افغانستان می‌تواند از مناسبات با پاکستان به کلی رهایی پیدا کند یا این‌که استقلال عمل را در دست بگیرد؟ این سؤال ساده است؛ ولی یک سؤال راهبردی است. از دهه آخر پادشاهی ظاهرشاه، با حضور هواخواهان



رژیم کمونیست شوروی در افغانستان، این ایده در اذهان برخی از سران حکومتی و تحلیل‌گران افغانستان پدید آمد و بعدها تقویت شد و در زمان حکومت دکتر اشرف غنی، گام‌های نسبی برداشته شد.

به طوری کلی، دو موضوع امنیتی و اقتصادی باعث شده‌اند که کشورها از حالت یک واحد خاص خارج شوند و در داخل یک کادر کلان منطقه‌ای، مسائل‌شان را تجزیه و تحلیل کنند.

در یک نگاه کلان منطقه‌ای، کشور افغانستان از نواحی غربی خود منطقه خاورمیانه را، از نواحی جنوبی خود آسیای جنوبی را، از نواحی شمالی خود آسیای مرکزی را و سرانجام از نواحی شمال‌شرقی خود آسیای شرقی را با هم‌دیگر وصل می‌کند.

افغانستان از دو لحاظ سزاوار این بود که خودش را کم‌کم از منطقه جنوب آسیا خارج کند و در ابعاد امنیتی و منطقه‌ای وارد منطقه آسیای مرکزی شود:

نخست این که افغانستان از لحاظ جغرافیایی کاملاً هم‌خوانی با کشورهای آسیای مرکزی دارد و محاط به خشکه است و با دریا راه ندارد. این وضعیت می‌تواند افغانستان را از طریق خطوط زمینی با این کشورها وصل کند و افغانستان یک پایانه ترانزیتی آسیای مرکزی به حساب بیاید. همین ارتباط سرزمینی و جغرافیایی در طول تاریخ گذشته، باعث گسترش فرهنگ و تاریخ مشترک میان افغانستان و کشورهای آسیای مرکزی شده است.

دوم این که افغانستان در منطقه جنوب آسیا نقاط مورد منازعه زیاد دارد و هر اندازه که بیش‌تر ارتباط بگیرد، بیش‌تر نقاط جدید منازعه پدید می‌آید. اصلاً منطقه جنوب آسیا کانون منازعه است. منازعه هند و پاکستان بر محور کانون فعال کشمیر، اختلافات پاکستان با افغانستان و ایران و دیگر منازعات میان کشورهای خرد و کوچک منطقه جنوب آسیا باعث شده که برخلاف دیگر حوزه‌های منطقه‌ای، به جز سازمان سارک، دیگر سازمان اقتصادی و امنیتی مؤثر در این منطقه شکل نگیرد؛ حتی کشورهای جنوب آسیا عملاً ناگزیرند که سیاست خارجی خود را پاکستان‌محور یا هند‌محور شکل بدهند؛ ولی در حوزه منطقه آسیای مرکزی، مشکلات نسبت به منطقه جنوب آسیا کم‌تر است؛ به این معنا که کشورهای این منطقه با افغانستان مشکلات کم‌تر دارند.

با آنچه که گفته آمد، نتیجه عملکرد رژیم کمونیستی و اتحاد جماهیر شوروی این بود که



افغانستان عملاً از حوزه منطقه جنوب آسیا خارج و در تعاملات خود بخشی از حوزه منطقه آسیای مرکزی شود و زیرساخت‌های ترانزیتی از بنادر این منطقه به شمال افغانستان و خط ترانزیتی تورغندی به جنوب غرب افغانستان در طرح قرار گرفت.

ایالات متحده آمریکا نیز یک زمانی در طرح کلان خود با عنوان «آسیای مرکزی بزرگ‌تر»^۱، افغانستان را در حوزه منطقه آسیای مرکزی ترسیم کرده بود (وٹوقی، فلاحی و حیدری، ۱۳۹۳: ۱۵۷).

در دو سوم اخیر سال‌های ریاست جمهوری نخست آقای دکتر اشرف غنی نیز گام‌های اساسی برای ارتباطات اقتصادی و ترانزیتی افغانستان با منطقه آسیای مرکزی برداشته شد و عملاً باعث شد که افغانستان در مناسبات اقتصادی و ترانزیتی خود با پاکستان مستقلانه عمل کند. این ایده که افغانستان از طریق آسیای مرکزی یک کریدور جدید را به عنوان بدیل با پاکستان به دست بیاورد، هم‌چنان در اذهان سران و کارشناسان افغانستانی با قوت پدید آمده است.

اما با همه این فرصت‌ها و محدودیت‌ها، افغانستان آن‌چنان با مناسبات امنیتی و اقتصادی منطقه جنوب آسیا، و به‌خصوص پاکستان، تنیده شده است که این کشور اکنون در استراتژی‌های قدرت‌های بزرگ جهانی و مناسبات بین‌المللی به‌عنوان بخشی از منطقه جنوب آسیا در نظر گرفته می‌شود و عملاً شامل پلان است.

از زمانی که رهبران جهادی افغانستان بدون درک درست از مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی به پاکستان پناهنده شدند، دست پاکستان در مدیریت منازعه در افغانستان به‌صورت بسیار توانمند باز شد و تا هم‌اکنون ادامه دارد و بسیار بعید است که تا سال‌ها افغانستان بتواند دست پاکستان را از افغانستان کوتاه کند.

پاکستان مسئله کشمیر و منازعه‌اش با هند را با افغانستان پیوند استراتژیک زده است و این امر، مناسبات افغانستان را با منطقه جنوب آسیا نیز پیوند عمیق داده است. افغانستان عملاً درگیر مناسبات امنیتی منطقه جنوب آسیا با محوریت هند- پاکستان شده است؛ از این‌رو، مناسبات در این حوزه منطقه‌ای به جای این‌که اقتصادمحور باشد، به شدت امنیت‌محور است.

با روشن شدن جایگاه منطقه‌ای افغانستان در مناسباتش با پاکستان، اینک به تناسب بحث، به

1. Great Central Asia Program (GCAP).



زمینه‌ها و فرصت‌های روابط اقتصادی میان افغانستان و پاکستان می‌پردازیم.

۲. زمینه‌ها و فرصت‌های همگرایی اقتصادی میان افغانستان و پاکستان

چنان‌که اشاره شد، علی‌رغم این‌که پاکستان و در کل مناسبات در منطقه جنوب آسیا امنیت‌محور تلقی می‌شود، افغانستان در تلاش است تا پالیسی سیاست خارجی خود را از حالت امنیت‌محور به اقتصادمحور تغییر بدهد. افغانستان به این باور است که همگرایی اقتصادی باعث خواهد شد تا منازعات کاهش یابد و حتی کشورها برای کسب منافع اقتصادی مشترک، بسیاری از مسائل امنیتی خودخواسته را کنار بگذارند.

فرصت‌ها و زمینه‌های همگرایی اقتصادی بیش‌تر از هر کشور دیگر، به طور طبیعی، برای کشور افغانستان فراهم است. با شدت گرفتن تلاش‌ها برای گسترش همکاری‌های اقتصادی میان آسیای مرکزی و آسیای جنوبی، نقش افغانستان به‌عنوان کوتاه‌ترین و کم‌هزینه‌ترین مسیر اتصال این دو منطقه نیز پررنگ‌تر از قبل شده است؛ بنابراین، از دید افغانستان، تمرکز روی نقش سنتی این کشور به‌عنوان پل ارتباطی این دو منطقه، از جمله اساسی‌ترین مسائل در گسترش همگرایی اقتصادی منطقه‌ای به حساب می‌آید.

گسترش همکاری‌های اقتصادی میان آسیای مرکزی و آسیای جنوبی بیش‌تر از هر عاملی، وابسته به ارتباط زمینی این دو منطقه می‌باشد: افغانستان به‌عنوان کوتاه‌ترین مسیر ارتباطی این دو منطقه از جمله عوامل اصلی شکل‌گیری همگرایی در منطقه قلمداد می‌شود. با تکیه بر این موضوع، افغانستان تلاش کرده است تا فعالیت‌های منطقه‌ای افغانستان را در محور اجلاس منطقه‌ای ریکا، راه جدید ابریشم و نیز پروژه استانبول قرار بدهد و بر نقش کلیدی افغانستان به‌عنوان نقطه مرکزی حمل‌ونقل منطقه‌ای تأکید و تلاش کند (<https://www.bbc.com/persian/> blog-viewpoints-46619542).

از لحاظ موقعیت جغرافیایی، افغانستان یگانه پل ارتباطی میان شرق و غرب و جنوب و شمال کشورهای واقع در قاره آسیاست. کشورهای آسیای مرکزی برای دسترسی به ترانزیت در آب‌های آزاد جنوب بایستی از پل افغانستان عبور کنند. به همین اهمیت، این کشورها برای دسترسی به کشورهای جنوب و جنوب‌شرق آسیا، به جز افغانستان، دیگر راه ترانزیت ندارند؛ مگر این‌که از مسیر دور و دشوار انحرافی عبور کنند. برای چین خط ترانزیت افغانستان به



بازارهای آسیای مرکزی، حوزه قفقاز، ایران و بخشی از خاورمیانه، نزدیک‌ترین و بهترین مسیر ممکن بود. اگرچه افغانستان می‌توانست از این خط ارتباطی استفاده بهینه می‌کرد؛ ولی متأسفانه بر اثر عدم توسعه و امنیت راه ترانزیتی افغانستان، چین مجبور است که تمام سرپای پاکستان را درنوردد تا به بندر گوادر در جنوب پاکستان برسد و از آنجا از طریق بندر چابهار ایران و بندر عباس، اموال تجارتنی خود را به حوزه آسیای مرکزی، قفقاز، ایران و خاورمیانه برساند. پاکستان با زیرکی سیاسی تمام، این خط ارتباطی شرق و غرب را از مسیر افغانستان مسدود کرد و افغانستان را از درآمد ترانزیتی آن محروم ساخته است. به همین اهمیت، پاکستان بزرگراه ترانزیتی قراقرم را از مرز چین تا جنوب پاکستان در بندر گوادر منتهی به دریای آزاد عمان، احداث کرده است تا چین و شرق آسیا را از خط ترانزیتی افغانستان به سوی غرب آسیا منصرف کند.

با همه این رقابت‌ها و ضعف افغانستان در استفاده از ظرفیت‌های ترانزیتی خودش، به هر روی اهمیت ترانزیت افغانستان برای کشورهای آسیای میانه و جنوب آسیا هم‌چنان مهم و حیاتی به شمار می‌رود؛ چه آن‌که کشورهای آسیای میانه معدن انرژی نفت و گازند و از دیگر سوی کشورهای جنوب آسیا، مانند هند و پاکستان، به‌شدت به این انرژی نیازمندند. البته، به همین میزان، کشورهای دارای این معدن انرژی به دنبال صدور انرژی به کشورهای جنوب آسیا هستند.

این خط ارتباطی ترانزیت انرژی میان جنوب آسیا و آسیای مرکزی راهی بهتر و بهینه‌تر به جز افغانستان ندارد. به عقیده بسیاری از تحلیل‌گران، هدف از روی کارآمدن طالبان نیز همین انتقال جریان نفت و گاز از آسیای مرکزی، به‌خصوص ترکمنستان، به پاکستان و اقیانوس هند بوده است. هم‌اکنون نیز قرارداد موسوم به «تاپی» در ادامه همان سیاست انتقال انرژی دارای اهمیت و در جریان است. این قرار داد برگرفته از چهار کلمه «tapi»، اشاره به قرارداد انتقال خط لوله انرژی فسیلی میان ترکمنستان، پاکستان و هند از طریق خاک افغانستان دارد که در ماه آخر زمستان ۱۳۹۶ رسماً در افغانستان افتتاح شد (<https://president.gov.af/da/News/090034>). پروژه کاسا یک هزار نیز از جمله همین پروژه‌های فراملی است که می‌تواند زمینه همگرایی بیش‌تر اقتصادی و ترانزیتی را در میان شمال و جنوب فراهم سازد. کار این پروژه بزرگ در زمستان ۱۳۹۸ در افغانستان افتتاح شد (<https://www.bbc.com/persian/afghanistan-51397758>).

بدین ترتیب، افغانستان از لحاظ ترانزیت کالاهای تجاری میان جنوب آسیا و آسیای میانه نیز در یک موقعیت مناسب جغرافیایی قرار دارد و فراهم‌آوری زمینه‌های توسعه تجارت و ترانزیت



میان افغانستان و کشورهای همسایه می‌تواند گام مهم و اساسی در راستای همکاری‌های منطقه‌ای به شمار آید.

کشورهای آسیای میانه از منابع غنی انرژی برخوردار می‌باشند؛ منابعی که کشور پاکستان در جنوب افغانستان به شدت به آن نیاز دارد. از طرف دیگر، تولیدات کالاهای پاکستانی از آن‌جا که نمی‌تواند با تولیدات سایر کشورها رقابت کنند، بازار جهانی چندانی ندارند و بزرگ‌ترین و پرسودترین بازار برای فروش محصولات پاکستانی کشورهای آسیای مرکزی است؛ بنابراین، همان‌طوری که انتقال انرژی گاز، نفت و برق از کشورهای واقع در شمال افغانستان برای انکشاف تولیدات داخلی و رشد صنایع پاکستان بسیار با اهمیت می‌باشد، صادرات محصولات صنعتی و کالاهای تجاری پاکستان به آسیای میانه نیز در رونق اقتصادی پاکستان مهم و حیاتی شمرده می‌شود و بدون این، مارکیت مناسب دیگر برای کشور پاکستان در منطقه موجود نیست؛ از این‌رو، توسعه همکاری‌های تجاری و ترانزیتی میان افغانستان و پاکستان بیش‌تر از آن‌که به نفع افغانستان باشد، منافع اقتصادی و تجاری و نیز سیاسی پاکستان را در منطقه تأمین خواهد کرد؛ زیرا کشور افغانستان از زمینه‌های موجود اقتصادی و تجاری به دلیل فقدان ظرفیت لازم در تولید و صادرات کالا، نمی‌تواند به خوبی بهره‌بردار.

اما با این‌همه، کشور پاکستان برای رشد و توسعه این فرصت‌ها و زمینه‌های ترانزیتی و اقتصادی از مسیر افغانستان عملاً همکاری نشان نداده است که در بخش سوم مقاله به‌صورت مفصل عوامل آن را بحث می‌کنیم.

۳ امتناع پاکستان از همگرایی اقتصادی و تلاش بر نگاه امنیتی با افغانستان

تمام آنچه را که در مورد همگرایی اقتصادی و زمینه‌های منافع مشترک اقتصادی پاکستان در افغانستان و کشورهای آسیای مرکزی مطرح کردیم، دولت و کارشناسان پاکستان به آن‌ها واقف‌اند. علاوه بر آن، در تمام دیدارهای رسمی مقامات دولتی دو کشور در سال‌های پس از طالبان، به‌صورت واضح این علایق و منافع مشترک منطقه‌ای مطرح و نسبت به آن تأکید شده است؛ اما واقعیت نشان می‌دهد که میان سیاست‌های اعلامی و سیاست‌های عملی پاکستان در این موارد کاملاً متفاوت است.

عرف دیپلماتیک همیشه این بوده است که نمایندگان دیپلماتیک و سران دولت‌های ایران



و پاکستان در دیدار رسمی با جانب افغانستان، نخستین اصلی که آن‌ها به آن تأکید می‌کنند، مشترکات فرهنگی میان افغانستان و آن کشورها می‌باشد. دومین اصلی که آن‌ها به آن تأکید می‌کنند، منافع و ضرورت‌های مشترک اقتصادی و زمینه‌های تبادل تجاری میان افغانستان و آن کشورها می‌باشند. تأکید همیشگی به این دو اصول، همیشه مبنای این خواست و هدف را به رسانه‌ها و ملت‌های همدیگر و حتی جهان القا می‌کند که از این پس روابط خارجی و سیاست خارجی این دولت‌ها با افغانستان از حالت امنیت‌محور به حالت روابط مسالمت‌آمیز فرهنگی و اقتصادی تغییر خواهد کرد؛ اما این هدف تا کنون تحقق پیدا نکرده است و تا سال‌های مدید محقق نخواهد شد.

بر اساس موضوع این نوشته، سؤال اساسی‌ای که برای خوانندگان به وجود می‌آید این است که چرا پاکستان نمی‌خواهد سیاست خارجی خود را با افغانستان از طریق همگرایی اقتصادی به پیش ببرد و همیشه استراتژی سیاست خارجی خود را بر اساس فرضیه‌ها و اصول امنیتی با افغانستان تنظیم می‌کند و به آن پافشاری دارد؟

تا آن‌جا که نگارنده برای دستیابی به پاسخ این سؤال جست‌وجو کرده است، عوامل مختلفی باعث شده‌اند که دولت پاکستان از گذشته تا کنون، استراتژی سیاست خارجی خود را با افغانستان به صورت امنیت‌محور تنظیم کند؛ آن‌گونه که حتی ضرورت‌های همگرایی اقتصادی و منافع اقتصادی موجود نیز نتوانند این استراتژی پاکستان را تغییر بدهند. البته، قابل ذکر است که پاکستان تنها در قبال افغانستان با رهیافت امنیتی برخورد نمی‌کند؛ بلکه اصلاً ماهیت سیاست خارجی پاکستان امنیت‌محور است و از گذشته چنین بوده است و چنین نیز خواهد ماند.

عواملی که باعث استراتژی انعطاف‌ناپذیر امنیتی پاکستان در قبال افغانستان شده‌اند، عبارتند از:

۳-۱. ساختار نظامی پاکستان

پاکستان از جمله کشورهایی است که با قدرت نظامی به وجود آمده است. کشور پاکستان زاینده جنگ نظامی است و توسط مبارزات نظامی ژنرال‌های مسلمان پاکستان، پس از یک منازعه خونین، از بدنه بزرگ شبه‌قاره هند جدا شده است. بنگلادش به‌عنوان پاره دوم کشور اسلامی پاکستان توسط یک جنگ خونین نظامی از بدنه پاکستان جدا شد. مناطق مورد منازعه کشمیر نیز برای پاکستان به‌عنوان یک بازوی زخمی حس و تصور می‌شود. همین منازعه و هراس همیشگی



باعث شد که دولت پاکستان با تمام هزینه‌ها و تحریم‌ها سرانجام به قدرت هسته‌ای منطقه تبدیل شود که اگر این منازعه وجود نمی‌داشت، قطعاً پاکستان به این زودی تبدیل به یکی از قدرت‌های بزرگ نظامی منطقه‌ای نمی‌شد.

کشور پاکستان در این عمر کوتاه خود، تقریباً با ترس و هراس بزرگ شده است. پاکستان در دامن سیاست مدنی کلان نشده است. این کشور دست‌پرورده ژنرال‌های نظامی است. اگر سیاست مدنی در این کشور به قدرت دست یافته است، آن‌هم به صورت اعطایی از جانب نهادهای نظامی پاکستان بوده است. کسانی که به سیاست و دولت‌داری در پاکستان اشراف دارند، این تعبیر را درست درک خواهند کرد که نهادهای نظامی در پاکستان به‌عنوان «دولت اصلی در درون یک دولت» است. هر بار که دولت مدنی برخلاف نهادهای نظامی و استراتژی آنان رفتار کرده‌اند و یا مقامات نظامی پاکستان احساس کرده‌اند که دولت مدنی دارند و از مسیر اصلی تعریف‌شده آنان منحرف می‌شوند، فوراً با یک کودتای نظامی، دولت را به مسیر تعیین‌شده برگردانده‌اند. در عمر کوتاه دولت پاکستان، نهادهای نظامی پاکستان سه بار در برابر دولت مدنی کودتا کرده‌اند و بعداً دولتی را سر کار آورده‌اند که ناگزیر بوده است در مسیر تعیین‌شده حرکت کند (بصیری، ۱۳۸۰: ۱۵۶).

علاوه بر این، مسئله منافع صنعتی نیز در این مورد نباید از دیدها پنهان نگهداشته شود. ژنرال‌های نظامی و استخباراتی پاکستان و تقریباً تمام نیروهای مسلح پاکستان تبدیل به یک صنف نظامی در پاکستان می‌باشند و همیشه از منافع صنعتی خود در برابر تصمیمات و پالیسی دولت مدنی پاکستان به صورت منسجم دفاع می‌کنند.

اگر با این رهیافت به موضوع دقت کنیم، در صورتی که واقعاً دولت پاکستان مانند همسایه‌اش، هند، تبدیل به یک دولت مدنی شود و ارتش و اطلاعات پاکستان را مهار و کنترل کند، منافع صنعتی نظامیان پاکستان در خطر قرار می‌گیرد و مقامات نظامی پاکستان هرگز این را نمی‌خواهند و اجازه نخواهند داد. این امر شبیه آن است که در کشورهایی که دارای دولت مدنی قوی هستند و نیروهای مسلح تحت رهبری رئیس دولت می‌باشند، به ناگهانی نیروهای مسلح مدیریت و رهبری دولت را تصرف کنند و مهار رئیس دولت را در دست بگیرند.

نتیجه و پیامد چنین وضعیتی در پاکستان این شده است که نهادهای نظامی پاکستان همیشه



کانون‌های منازعه پاکستان را با کشورهای دیگر گرم نگهدارند تا مردم پاکستان همیشه به ارتش و استخبارات پاکستان نیازمند باشند و از آن‌ها قهرمانان همیشه مدافع را در اذهانشان تجسم کنند. پدیهی است که گرم نگهداشتن کانون‌های منازعه برای همیشه، دولت‌های مدنی پاکستان را نیز وادار می‌کنند که این استراتژی را در سیاست خارجی خود با کشورها مورد نظر قرار بدهند و آن را اعمال کنند.

۲-۳. تأثیر منازعه هند و پاکستان بر افغانستان

مناطق مورد منازعه سرزمین کشمیر، یکی از کانون‌های فعال تنش در منطقه است. این کانون تنش بر سیاست امنیتی هند، چین و پاکستان و به تبع آن افغانستان و حتی کل منطقه جنوب آسیا، سایه سنگین انداخته است. چنان‌که اشاره شد، کشورهای حواشی هند و پاکستان در آسیای جنوبی، سیاست خارجی خود را گاهی ناگزیرند که هندمحور یا پاکستان‌محور تعریف کنند.

سؤالی که در این بحث پدید می‌آید این است که چگونه منازعه پاکستان و هند در کشمیر، مسائل امنیتی افغانستان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و به تبع آن باعث می‌شود تا بر استراتژی سیاست خارجی پاکستان در قبال افغانستان تأثیر بگذارد؟

پاسخ این سؤال را می‌توان با توجه به سیاست‌ها و عملکردهای تجربه‌شده گذشته در چند مورد زیر بیان کرد:

الف. مقامات نظامی و استخباراتی پاکستان که عملاً مسائل نظامی و منازعه نظامی هند و پاکستان را مدیریت می‌کنند، آنگاه که هم‌اورد نظامی دو کشور را تصور می‌کنند، ناخودآگاه از میدان نبرد یک گوشه چشمی به کوه‌پایه‌های افغانستان در سرحد پاکستان می‌اندازند. آنان این تصور و حس را بارها با تعبیر «عمق استراتژیک پاکستان در افغانستان» یاد کرده‌اند. اصلاً این تعبیر یک تعبیر شناخته‌شده در بین تحلیل‌گران و مقامات دولتی و نظامی پاکستان و افغانستان است. این تعبیر از آن‌جا رایج شد که گویا مقامات نظامی پاکستان در پیش‌بینی جنگ نظامی زمینی میان ارتش پاکستان و هند، بنا به دلایل وضعیت سرزمینی و آسیب‌پذیری پاکستان از لحاظ سوق‌الجیشی، نیازمند عقب‌نشینی به خاک افغانستان است تا از آن‌جا دوباره بتواند خود را برای جنگ زمینی علیه ارتش زمینی هند آماده کند (آریانفر، ۱۳۹۳: ۸۹).

این نگاه و هر نگاه کمکی در زمان جنگ و حتی پیش‌بینی جنگ، یک امر مسلم است و در



طول جنگ‌های زمینی میان کشورها و حتی در جنگ‌های خاورمیانه و جنگ جهانی اول و دوم دارای سابقه است.

ب. حضور قدرتمند و استراتژیک هندوستان در افغانستان برای پاکستان یک نوع محاصره سیاسی تلقی می‌شود. پاکستان از حضور هندوستان در ولایت‌های مرزی افغانستان با پاکستان بارها ابراز نگرانی کرده است. علاوه بر آن، دولت پاکستان از اتحاد استراتژیک هند و پاکستان و به تبع آن قدرتمند شدن افغانستان، همیشه احساس ترس و هراس دارد. وقتی که هند مقتدر در آن طرف پاکستان باشد و افغانستان به عنوان یک دولت با ارتش منظم و متحد استراتژیک تاریخی هندوستان در این طرف پاکستان قرار بگیرد، پاکستان خودش را عملاً در یک محاصره خطرناک تصور می‌کند. این تصور همیشه آرامش پاکستان را به هم می‌ریزد و به عنوان یک کابوس در فراراه و برنامه‌های آینده‌نگر پاکستان قرار دارد.

در نتیجه، این امر باعث شده است که پاکستان همیشه افغانستان را به خاطر رابطه استراتژیکش با هندوستان، با تربیت و اعزام گروه‌های مخالف دولت مرکزی افغانستان تنبیه کند و سیاست خارجی خود را با افغانستان به صورت امنیتی ترسیم کند.

همین‌جا باید یادآوری کنم که افغانستان به خاطر هند، هزینه‌های خیلی کلان امنیتی را در مناسبات با پاکستان پرداخته است؛ ولی هندوستان به جز کمک‌های اقتصادی، هیچ‌گاهی همکاری‌های امنیتی و نظامی مؤثر به افغانستان نکرده است. برخلاف پاکستان، هندوستان در همکاری و مناسبات خود با افغانستان در عرصه امنیتی خیلی محافظه‌کارانه عمل می‌کند.

۳-۳. منازعه سرزمینی پاکستان و افغانستان

منازعه سرزمینی پاکستان با افغانستان به خط دیورند برمی‌گردد. جانب پاکستان تا کنون راجع به این خط دارای دیدگاه‌های متفاوت اعلامی و عملی بوده است. پاکستان در سیاست گفتاری‌اش موضوع این خط را پایان‌یافته می‌داند و هر نوع نگرانی را رد می‌کند؛ اما عملاً پاکستان همیشه نگران موضوع خط دیورند و قبایل ساکن در این دو طرف خط دیورند بوده است. با ایجاد ایالت خیبر پختونخواه در کشور پاکستان و دادن اختیارات و استقلال داخلی به پشتون‌های ساکن این ایالت، پاکستان عملاً تعلق خاطر آنان را برای پیوستن به خاک افغانستان حذف کرد؛ اما با این‌همه پاکستان همیشه از تعلق خاطر پشتون‌های این طرف افغانستان به پشتون‌های آن طرف



خط دیورند نگران باقی مانده است به همین سبب است که پاکستان همیشه در تلاش بوده است تا در افغانستان دولتی روی کار بیاید که گرایش‌های قومی و ملی در آن کم‌تر باشد و بیش‌تر به گرایش‌های کلان دینی و اسلامی پیوند محکم داشته باشد. پاکستان با این سیاست می‌خواهد که دولت مورد نظرش در افغانستان به جای منافع ملی، بیش‌تر به منافع فراملی و اسلامی بیندیشد. با این سیاست، آن حکومت هیچ‌گاه با پاکستان دچار تنش مرزی نخواهد شد و به بلاد اسلامی متحد فکر خواهد کرد (بزرگ‌زاده و نوری ساری، ۱۳۹۶: ۱۴۷).

حمایت پاکستان از مجاهدین، تشکیل و تجهیز امارت اسلامی و اکنون باز هم طالبان و پرورش هزارها طلاب دینی در مدارس پاکستان، دقیقاً بر همین پالیسی عملی دولت پاکستان در قبال افغانستان می‌باشد که در کنار موضوعات امنیتی دیگر، مسئله خط دیورند یکی از عامل‌های مهم آن می‌باشد.

دولت‌های افغانستان تا کنون در قبال خط دیورند نیز سیاست‌های مختلف را اعمال کرده‌اند. در آخرین مرحله، حامد کرزی پس از آن که از رابطه مسالمت‌آمیز پاکستان با افغانستان کاملاً ناامید شد، دیورند را به‌عنوان مرز رسمی نشناخت و آن را یک خط عنوان کرد و به ادارات دولتی افغانستان و وزارت خارجه دستور داد که در مکاتبات و گفت‌وگوهای رسمی‌شان دیورند را به‌عنوان سرحد نام نگیرند و آن را خط دیورند بگویند (https://www.bbc.com/persian/afghan-istan/2014/04/140401_k02-afg-pak-durand-line).

دکتر اشرف غنی اما در گفته‌های خود تا کنون خط دیورند را یک موضوع تاریخی یاد کرده است و بیان داشته که خط دیورند مربوط به دولت‌ها نیست؛ بلکه مربوط به ملت‌های ساکن در دو طرف این خط است و هرچه که آن‌ها بخواهند، دولت‌ها ناگزیرند آن را قبول کنند. البته، او هم‌چنین در مصاحبه‌های دوران کمپاین اولین نامزد ریاست جمهوری‌اش، خواهان تبدیل شدن این سرحد به یک زون اقتصادی بین منطقه شده بود^۱ (<https://www.dw.com/fa-12/a-4507138>).

۱. بخشی از مصاحبه دکتر اشرف غنی، رئیس جمهور افغانستان، با خبرگزاری دویچه ولی در رابطه به خط دیورند:

دویچه وله: چه موقف و برنامه برای حل معضله «خط دیورند» دارید؟

دکتر اشرف غنی احمدزی:

«نکته عمده در این است که سرحد دیورند یک سرحد باز بوده. در دوران قرن بیست، مفهوم سرحد به‌عنوان سرحد بسته تعبیر شد با دیوارهای زخیم مثل دیوار برلین واری یا خط‌های آهنین مثل اتحاد شوروی سابق محافظت می‌شد. ما این خط را هیچ‌وقت به یک سرحد کلاسیک قرن بیست بدن کرده نمی‌توانم. چون مردم در دو طرف سرحد وجود دارند که با یکدیگر ارتباط‌های عمیق و گسترده دارند. بنابراین، باید با درسی که یک قسمت ممالک



با همه این‌ها - چنان‌که بیان شد - نگرانی از خط دیورند یک‌طرفه است و نگران اصلی پاکستان است؛ چون این پاکستان است که پیش از ایجاد شدن به‌عنوان یک کشور مستقل و دارای سرزمین مشخص، بخشی از خاکش مورد ادعای یک کشور مستقل دیگر بوده است. به همین سبب است که پاکستان در تنظیم سیاست خارجی‌اش با افغانستان همواره متوجه این موضوع امنیتی و سرزمینی بوده است و به اقدامات عملی متوسل می‌شود که از آن یاد کردیم.

۳-۴. بحران آفرینی و کسب منافع اقتصادی

در دنیای سیاست، بحران همیشه بد نیست. سیاست‌گران همان‌گونه که در تلاش حل بحران هستند، گاهی هوس می‌کنند که بحران را ایجاد کنند. تفاوت این دو گزینه این است که در حالت اولی بحران یک موجود شر به حساب می‌آید و باید از آن نجات یافت و در حالت دومی بحران یک حالت خودخواسته و عمدی است؛ حتی گاهی سیاست‌گران در سطح بازی‌های داخلی دست به خلق بحران می‌زنند. این کار برای انحراف افکار عمومی، قانع ساختن افکار عمومی، شکست رقبا، دست‌کاری در بودجه دولتی، مشغول ساختن رسانه‌ها و اقدام برای یک تصمیم پنهانی، قهرمان‌سازی با مهار بحران خودساخته و مواردی از این قبیل صورت می‌گیرد. برخی از رهبران سیاسی از لحاظ روان‌شناسی سیاسی اصلاً همین خصالت را دارا هستند.

دولت‌ها را نیز همین نوع سیاست‌مداران اداره می‌کنند. دولت‌ها گاهی در سطح بازی‌های بین‌المللی وارد بحران‌سازی می‌شوند و از این بحران در راستای منافع ملی خود سودهای کلان را به دست می‌آورند.

پاکستان از جمله کشورهایی است که همیشه از بحران سود برده است. پس از جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد میان اتحاد جماهیر شوروی و آمریکا، پاکستان از این بحران بین‌المللی سود کلان را در منطقه به دست آورد و مزه آن را چشید.

امریکای لاتین و یک قسمت ممالک اروپا به ما داده، در آن چارچوب ما باید خط را مبدل کنیم به یک زون مشترک همکاری دو طرفه تا زندگی افرادی که از محروم‌ترین افراد دنیا هستند، در دو طرف خط به‌صورتی انکشاف پیدا کند. فیصله سیاسی دیورند از لویه‌جرگه افغانستان است و این چیزی نیست که آدم به سادگی در آن داخل شود. اما در چارچوب همکاری‌های متقابل که من پیشنهاد کردم، طور مثال صادرات برق از افغانستان به پاکستان در بدل امتیازات ترانزیتی از طرف پاکستان به افغانستان، قدم اول و اساسی همکاری اقتصادی را گذاشته می‌تواند که در چارچوب آن ما به تدریج اما به‌صورت اساسی بنیاد یک همکاری نو را گذاشته می‌توانیم.» <https://www.dw.com/fa/-۱۲/a-۴۵۰۷۱۳۸>

با تهاجم شوروی و آغاز بحران در افغانستان، فرصت تاریخی برای پاکستان به دست آمد. پاکستان هم تلاش کرد تا ارتش و پایه‌های دولت در افغانستان متزلزل شود و هم جلو حضور شوروی به سوی اقیانوس هند از مسیر پاکستان گرفته شود. پاکستان به هر دو هدفش رسید، هم ارتش و دولت مرکزی در افغانستان منهدم شد و هم جلو پیشروی شوروی گرفته شد. اما این دو گزینه پاکستان را در مدیریت بحران کارآزموده ساخت؛ ولی آنچه که این دولت را به دوام و تجدید بحران ترغیب کرد، کمک‌های مالی و نظامی بود که در امتداد این بحران به پاکستان سرازیر شد. پاکستان در زمان اشغال افغانستان توسط ارتش شوروی به خاطر حضور مهاجران و رهبران جهادی در پاکستان و نیز احتمال خطر تهاجم شوروی به پاکستان، بزرگ‌ترین کمک‌های مالی و نظامی را از آمریکا و هم‌پیمانان آمریکا به دست آورد.

پاکستان از همان زمان تا کنون، پیوسته در افغانستان و منطقه بحران می‌آفریند و سپس با مهارت تمام، خودش را به‌عنوان راه‌حل بحران می‌قبولاند و کمک‌های لازم را برای حل این بحران کسب می‌کند. پاکستان با ایجاد و حمایت طالبان دقیقاً همین کار را کرد. پس از آن که آمریکا برای سرنگونی امارت اسلامی وارد افغانستان شد، پاکستان با آمریکا همراه شد و هزینه‌های هنگفتی را برای مبارزه مشترک با تروریسم دریافت کرد. هر زمانی که ارتش پاکستان در مناطق قبایلی حرکت‌های نظامی به‌منظور مبارزه با طالبان پاکستانی و گروه‌های افراطی انجام می‌داد، بلافاصله از آمریکا و جامعه جهانی خواستار کمک‌های مالی برای مبارزه با دهشت‌افکنی می‌شد^۱ (بزرگ‌زاده و نوری ساری، ۱۳۹۶: ۱۵۲).

افکار عمومی در افغانستان این است که اکنون پاکستان دوباره به تقویت طالبان پرداخته است و با آمریکا در یک خط سیاست قرار گرفته است؛ از این پس برای مبارزه با گروه داعش شاخه خراسان از آمریکا کمک‌های مالی دریافت خواهد کرد.

من تلاش کردم که مقدار تخمینی کمک‌های دریافتی پاکستان را از زمان تهاجم شوروی در افغانستان تا کنون از آمریکا و جامعه جهانی به بهانه کمک به مجاهدین و مبارزه با تروریسم به

۱. در نخستین روز ۲۰۱۸، ترامپ به اسلام‌آباد به گونه خشمگین واکنش نشان داد. ترامپ در این پیام خود پاکستان را به "دروغ و فریب" متهم کرد و گفت: «ایالات متحده احمقانه بیش از ۳۳ میلیارد دلار آمریکایی را در ۱۵ سال گذشته برای پاکستان کمک کرده است؛ ولی آنان در برابر این پول، جز «دروغ و نیرنگ» چیزی پس نداده‌اند. آنان فکر می‌کنند که رهبران ما احمق هستند. آنان پناه‌گاه‌های امن برای تروریست‌ها را فراهم کرده‌اند که ما با کمک اندک در افغانستان شکارشان می‌کنیم. بس است دیگر.» <https://www.dw.com/fa-42009837>



دست بیاورم؛ ولی موفق نشدم؛ لذا از ذکر آمار و ارقام ناقص خودداری کرد؛ اما به این برداشت رسیدم که مقدار کمک‌های مالی را که پاکستان از ایجاد بحران در افغانستان به دست می‌آورد، به مراتب بیش‌تر از منافع تجاری و مبادلات ترانزیتی میان افغانستان و پاکستان است. علاوه بر آن، درآمدهای مافیایی و داد و ستدهای بازار سیاه و فروش برخی از کالاهای افغانستان به نام پاکستان در بازارهای جهانی، باعث می‌شود که پاکستان وضعیت آشفته موجود را در افغانستان ترجیح بدهد. با این وضعیت، یکی از عواملی که باعث شده تا پاکستان به افغانستان بیش‌تر نگاه امنیتی داشته باشد و به همگرایی اقتصادی و ایجاد زیرساخت‌های ترانزیتی میان دو کشور سهل‌انگار و بدون علاقه باشد، همین موضوع کسب منافع مالی و نظامی از طریق ایجاد بحران و سپس بازیگری به‌عنوان راه‌حل می‌باشد.

نتیجه‌گیری

همگرایی اقتصادی برای رشد اقتصادی و رونق تجارت میان دولت‌ها یک ضرورت انکارناپذیر است. دولت‌های واقع در یک حوزه تمدنی یا جغرافیایی تلاش دارند تا در راستای همگرایی اقتصاد منطقه‌ای گام‌های بنیادی بردارند و آن را بیش‌تر تحکیم کنند.

دولت‌های پسا طالبان در افغانستان برای برقراری همگرایی اقتصادی - هم در حوزه آسیای مرکزی و هم در حوزه جنوب آسیا - تلاش‌های زیادی را انجام دادند. تلاش برای پروژه منطقه‌ای کاسا یک‌هزار و ناپی و هم‌چنین کریدور بندر چابهار و راه لاجورد، بخشی از این اقدامات بنیادی و حیاتی‌اند.

افغانستان تا کنون تلاش کرده تا میان افغانستان و پاکستان یک همگرایی اقتصادی ماندگار در حوزه جنوب آسیا و نیز در مارکیت آسیای مرکزی ایجاد شود و پاکستان ترغیب شود تا سیاست خارجی خود را با افغانستان بر مبنای دیپلماسی اقتصادمحور شکل بدهد.

افغانستان از سیاست خارجی امنیت‌محور در منطقه، و به‌خصوص در مناسبات با پاکستان، آسیب‌های بسیار جدی دیده است. به همین خاطر، تلاش دارد تا پاکستان و دیگر همسایگان افغانستان را متقاعد سازد که از زمینه‌ها و فرصت‌های مناسب ترانزیتی و تجاری منطقه‌ای، به‌خصوص از مسیر افغانستان، بیش‌تر سود ببرند و همکاری اقتصادی را بر مبنای سیاست خارجی اقتصادمحور با افغانستان در پیش بگیرند.

با همه این دیدگاه‌ها و تلاش‌ها، پس از گذشت سال‌ها امید و انتظار، پاکستان هیچ علاقه و علامتی را برای تغییر سیاست خارجی‌اش با افغانستان نشان نداد و هیچ گام مثبتی را برای بهتر شدن همگرایی تجاری و اقتصادی‌اش با افغانستان برنداشت. نارضایتی تاجران افغانستان و خسارت‌هایی که بر اثر مماشات پاکستان برای کالاهای ترانزیتی آنان در مرزهای پاکستان به وجود می‌آیند، گواه روشنی بر این امر است. این وضعیت حتی دولت افغانستان را ناچار ساخت که برای انتقال کالاهای تجاری بازرگانان افغانستان به هند خط انتقال هوایی را تدارک ببیند.

تلاش پاکستان برای حمایت از گروه‌های افراطی و احیای دوباره امارت اسلامی طالبان نیز یک پیام واضح به دولت و مردم افغانستان است. این پیام به روشنی می‌رساند که دولت پاکستان به دلیل ماهیت نظامی‌گری، منازعات دیرینه‌اش با هند، مشکل سرزمینی‌اش با افغانستان، دریافت کمک‌های مالی از طریق بحران‌آفرینی در منطقه و ترس از برقراری یک دولت مقتدر در افغانستان، از دیپلماسی اقتصادی امتناع می‌ورزد و به هیچ‌وجه دست از نگاه و سیاست امنیت‌محورش به افغانستان برنمی‌دارد.

شواهد می‌رسانند که پاکستان زمانی با افغانستان وارد یک رابطه دوسویه می‌شود که یا در افغانستان یک دولت ضعیف و دست‌نشانده مورد نظر پاکستان شکل بگیرد و یا این که یک دولت مقتدر با توان نظامی و اقتصادی بالا حاکم باشد تا پاکستان ناگزیر شود از سیاست امنیتی و استخباراتی‌اش دست بردارد و مناسباتش را مطابق با توافقی دوجانبه به پیش ببرد.

منابع

۱. آریانفر، عزیز (۱۳۹۳)، ریشه‌های ناکامی ملت‌سازی در افغانستان، بی‌جا، بی‌نا.
۲. امینی، الناز (۱۳۹۷)، آیا افغانستان می‌تواند شاهره ترانزیت آسیایی شود؟-<https://www.bbc.com/persian/blog-viewpoints-46619542>
۳. بزرگزاده، مهدی و حجت‌الله نوری ساری (۱۳۹۶)، «چارچوبی برای درک سیاست خارجی پاکستان»، فصلنامه روابط خارجی، سال نهم، شماره ۴.
۴. بصیری، محمدعلی (۱۳۸۰)، «جیستی و چرایی نظامی‌گری در پاکستان»، فصلنامه راهبرد، شماره ۱۹.
۵. بی‌بی‌سی (۱۳۹۳)، کابینه افغانستان: خط مرزی بین افغانستان و پاکستان را 'سرحد' نگوید-https://www.bbc.com/persian/afghanistan/2014/04/140401_k02-afg-pak-durand-line
۶. بی‌بی‌سی (۱۳۹۸)، کار پروژه انتقال برق «کاسا یک‌هزار» در افغانستان آغاز شد -<https://www.bbc.com/persian/afghanistan-51397758>



۷. شقایق، مسعود؛ همت ایمانی و مهدی باقری (۱۳۹۵)، «دیپلماسی اقتصادی و قدرت‌یابی چین در عرصه جهانی»، فصلنامه مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، شماره ۲.
۸. شهیر، علی‌شیر (۱۳۹۸). فضای هوایی بسته پاکستان؛ از ضرر ۱۲ میلیون دالری کابل تا جست‌وجوی مسیرهای پروازی بدیل: <https://khabarnama.net/blog/2019/04/15/12-million-loss-of-af-ghanistan-and-continuous-blocked-of-pak-air-corridor>
۹. فاطمی‌نژاد، سید احمد (۱۳۹۲)، «تأثیر عامل اقتصادی در مدیریت منازعه هند و پاکستان در سال ۱۹۹۸-۲۰۱۰»، پژوهشنامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال دوم، شماره ۱.
۱۰. قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۲)، «بنیادهای امنیتی سیاست خارجی چین»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال شانزدهم، شماره ۲، شماره مسلسل ۶۰.
۱۱. کار پروژه تاپی در افغانستان با سخنرانی رئیس‌جمهور غنی آغاز شد، سایت ریاست جمهوری اسلامی افغانستان، حوت ۱۳۹۶: <https://president.gov.af/da/News/090034>
۱۲. وثوقی، سعید؛ احسان فلاحی و قربانعلی حیدری (۱۳۹۳)، «تبیین جایگاه افغانستان به‌عنوان کانون چند زیرسیستم منطقه‌ای با تأکید بر منطقه آسیای جنوبی و نقش هندوستان»، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸۷.